

تبیین افتخارات حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه و واکاوی چرایی آنها

الهام آقا دوستی* / مهدی مطیع**

تاریخ پذیرش: ۹۸/۴/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۵

چکیده

در تاریخ عرب همواره عنوانی بنام مفاخر به چشم می‌خورد. از لابلای شعر که دیوان عرب است به خوبی این سنت مشهود است و می‌توان در خلال آن به نوع این تفاخر، علت آنها، اهداف و غایات گوینده آن پی برد. نزول قرآن تاحدی بار منفی این سنت را کاست و از تفاخر مذموم نهی فرمود. هر چند این رسم دیرین پس از اسلام کمرنگ شد اما در خلال اشعار و اقوال برخی، هنوز هم به چشم می‌خورد.

یکی از مکتوبات منثور که در آن عبارات فخرآمیز مشاهده می‌شود، نهج البلاغه است، چه بسا علت آن، اقوال بلاغی موجود در آن است چه، همواره عبارات فخرآمیز در کلام بلیغ تجلی پیدا می‌کند. تبیین چرایی وجود این عبارات در نهج البلاغه هدف اصلی این پژوهش است.

این مقاله مفاخرات را از اثنای کلام امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه استخراج کرده و به بررسی آنها می‌پردازد. پس از بررسی شرایط زمانی و مکانی اقوال، علت مباهات حضرت در همه آنها مشخص و تبیین گردید؛ اولین علت آن ارائه ملاک و معیاری صحیح برای تفاخر است که حضرت این ملاکها را در خلال کلام خود می‌آورند. امیرالمومنین (علیه السلام) در همان بستر فرهنگی عصر نزول توانستند به منظور تغییر انگاره فرهنگی تفاخر، از طرفی ملاکهای تفاخر را از نظر معنایی متحول کنند و از طرفی آنها را وسعت بخشیده، به ارائه ملاکهایی بپردازند که

e.doosty@yahoo.com

mahdimotia@gmail.com

*. دانشجوی دکترا دانشگاه اشرفی اصفهانی - مری

** . دانشیار دانشگاه اصفهان

پیش از آن مرسوم نبوده است. از سویی دیگر حضرت تحت شرایطی خاص تنها راه برای تحریک مردم به سوی اهداف مدنظر خود (که معمولاً تحریک مردم بر جهاد و تلاش برای تاثیر موعظه در آنها بود) را در برشمردن فضایل خود و مباحثات بدان دانسته‌اند.

واژگان کلیدی

حضرت علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، افتخارات، ملاک تفاخر

۱- مقدمه

تفاخر به سرمایه‌های وجودی و مادی همواره در نهاد بشر موجود بوده و زمانی نمود بیرونی می‌یافته که انسان در موقعیتهایی قرار می‌گرفته که تنها راه تکریم خود را تمسک به این داشته‌ها می‌دانسته است. این ویژگی به مرور زمان به عنوان یک هنجار در برخی جوامع پرورش یافت و گاهی افراط در آن، شکل ناهنجار به آن می‌داد. تفاخر معمولاً به مال و مقام و تعداد فرزندان یا تعداد افراد قبیله یا به خاندان و اصل و نسب و... بوده و با اهدافی خاص صورت می‌گرفته است.

عرب عصر نزول نیز این قاعده مستثنی نبوده و این هنجار به شکل افراطی آن در میان آنها به خوبی مشهود است؛ چه آنها در موقعیتهای متعدد با اهدافی ناپسند از این شیوه بهره می‌بردند. اهدافی که در ورای تفاخر اعراب عصر جاهلی بوده، همواره برتری جویی و قدرت طلبی بوده که معمولاً در موقعیتهایی همچون میادین جنگی یا به هنگام قصیده‌سرایی از زبان شعرا مطرح می‌شده است. با ظهور اسلام خداوند در قالب سوره‌هایی همچون تکاثر و یا آیه‌هایی همچون «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكُفْرَانَ» (لقمان/ ۱۸) از تفاخر مذموم با اهداف پوچ نهی فرمود.

۱-۱- طرح مسئله

با وجود برخورد اسلام با اعراب عصر نزول در مسئله مباحثات و تفاخر، و نزول برخی آیات و سوره‌های مرتبط با آن سنت، اما برخی اقوال، که از زبان بزرگان دین صادر شده، شاهد عباراتی هستند که رنگ و بویی از تفاخر دارد. از جمله این اقوال می‌توان به فرمایشات امیرالمومنین (علیه السلام) در کتاب شریف نهج البلاغه اشاره کرد که حضرت در لابلای کلام خود به برخی خصوصیات خویش اشاره و بدانها مباحثات کرده است. واکاوی این مسئله که چرا حضرت این سنت رایج عرب که در زبان قرآن مذموم شناخته شده را در کلام خود به کار برده است، مخاطب را به چشم اندازی وسیع رهنمون می‌سازد. از

سویی دیگر با مطالعه عمیق این اقوال می‌توان ملاک‌هایی از تفاخر را بدست آورد که حضرت در اثنای کلام خویش ارائه می‌دهند. ایشان با استفاده از بستر فرهنگی و فضای عصر نزول توانستند با تغییر محتوا و وسعت آن، ملاک‌های جدیدی برای تفاخر ارائه دهند که در این مقاله بدانها اشاره می‌شود.

بنابراین پژوهش حاضر در صدد تبیین افتخارات امیرالمومنین (علیه السلام) است تا با بررسی زمانی و مکانی این اقوال، راز بیان افتخارات از زبان بزرگترین پیشوای شیعیان را کشف نماید. و از طرفی دیگر معیارهای تفاخر را در میان کلمات حضرت جستجو کند. لذا از اهداف اصلی در این مقاله پاسخ به این سوالات است که حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به چه چیزهایی افتخار کرده‌اند؟ علت آن چه بوده است؟ و ملاک و معیار تفاخر چیست؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

کتاب و مقالات و به طور کلی پژوهش‌های زیادی با محوریت نهج البلاغه نگاشته شده است، اما در رابطه با این موضوع خاص تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است. امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه گاه به توصیف فضائل و صفات خویش می‌پردازد و آنها را یکی یکی بیان می‌دارد، اما گاه بنا بر شرایط خاص و با اهدافی معین، بدان مناقب مباحث می‌کند. مرز بین این دو مسئله یعنی توصیف فضائل و مباحث بدانها بسیار باریک است و این پژوهش تنها درصدد بیان افتخارات حضرت است، چه، بیشتر پایان‌نامه‌ای در سال ۷۳ تحت عنوان «وصف امیرالمومنین از زبان خودشان» توسط آقای عباس آقاجانی به رشته تحریر درآمده است. این پایان‌نامه از طرف مرکز آموزش‌های عالی ضمن خدمت است و بنا بر تصریح نویسنده ۱۴ صفت از اوصاف حضرت علی (علیه السلام) بدون دخل و تصرف و نظری خاص عینا ذکر ذکر شده است. در این پایان‌نامه خطبه‌های مدنظر به ترتیب متن عربی و سپس ترجمه آن آمده و اظهار نظری از طرف نویسنده در آن مشهود نیست.

مطالعه حاضر در تلاش است تا سخنانی که در آن حضرت تنها به توصیف خود یا خاندانشان پرداخته‌اند را از عبارات فخرآمیز جدا کند لذا بسیاری از عباراتی که رنگ توصیف بدون فخر داشته، کنار گذاشته است و پس از انتخاب عبارات مدنظر، توضیحی مختصر درمورد مکان و زمان ایراد آن اقوال آورده شده و سپس چرایی ایراد آنها با مفاهیم فخرآمیز بیان شده است و در پایان ملاکی که حضرت برای تفاخر ارائه می‌دهند، مطرح می‌شود.

۱- اصطلاح‌شناسی

فخر در لغت به معنای سرمستی از نعمتها و فریفته و مغرور شدن به آنهاست. همچنین به معنای

مباهات به چیزهایی خارج از وجود انسان همچون مال و مقام و حسب و نسب و به شمارش آوردن آنهاست. فخر را به ادعای بزرگی و کبر و شرافت نیز معنا کرده‌اند. آلوسی نیز معتقد است که فخر باید به معرفتی باشد که در وجود خود فرد است نه آنچه خارج از (وجود) انسان است. فَخْرُهُ يَفْخُرُهُ فَخْرًا یعنی بر او غلبه کرد و فَخْرَهُ عَلَيْهِ يَفْخُرُهُ فَخْرًا یعنی در مباهات کردن او را بر دیگری برتری دارد. فخر در باب مفاعله به معنای مفاخره کردن چنین آمده که فَاخْرَني مُفَاخِرَةٌ فَفَخَّرْتُهُ یعنی با من مفاخره کرد و من بر او غلبه کردم. در باب تفاعل یعنی تَفَاخَرَ نیز به معنای خودنمایی کردن و مباهات کردن هر کسی بر دیگری بیان شده است. مفاخر نیز جمع مَفَخَّرَةٌ است به معنای مایه سربلندی و مباهات و آنچه بدان فخر می‌کنند (ابن منظور، ۱۴۰۰: ۵/ ۴۹؛ ابن فارس، ۱۴۱۱: ۴/ ۴۸۱؛ زبیدی، ۱۳۶۸: ۷/ ۳۴۱؛ طریحی، ۱۳۹۵: ۳/ ۴۳۶؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۲/ ۷۷۹؛ راغب، ۱۴۱۲: ۶۲۷؛ آلوسی، ۱۳۴۲: ۱/ ۲۷۸ و ۲۷۹). بدین ترتیب می‌توان تفاوت معنایی فخر در دو باب تفاعل و مفاعله را چنین بیان نمود که در مفاخره دو طرف هریک به برشمردن داشته‌های خود می‌پردازند ولی در تفاخر این فخر بین دو نفر مشاهده نمی‌گردد. در کلام امیرالمومنین نیز که در این مقاله بررسی می‌شود، آنچه ملاحظه می‌گردد تفاخر است نه مفاخره.

در دوران جاهلیت مفاخره از مهمترین نموده‌های زندگی اجتماعی بود. فخر معمولاً به شجاعت، کرم و بخشش، افتخار به پدران، فرزندان، مفاخره به مهمان نوازی و .. بود. جاحظ معتقد است عرب فاخرترین امتهاست و آن بخاطر طبیعت آنهاست که ساکنان بیابان بودند و در محیطی خشک و خشن می‌زیستند؛ یک اعرابی چنان فخور بود که حتی اگر فقیرترین مردم بود گویی همچون پلنگ است. بسیاری از مفاخرات اعراب منجر به جنگ و خونریزی می‌شد، لذا اسلام آنها را باطل کرد و از مظاهر جاهلیت شمرد (علی، ۱۳۸۴: ۴/ ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۴۴۲). قصاید شعرا نمود بارزی از گونه‌های فخر در جاهلیت است. "عنتره بن شداد" از شاعران و دلاوران عصر جاهلی بوده و اشعار او نمونه بارزی از فخر به‌ویژه در عرصه جنگ و پیکار است. از جمله اشعار او می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد که در افتخار به اصل و نسبش سروده:

أَنْتِ امْرُؤٌ مِنْ خَيْرِ عَبَسٍ مَنْصِباً شَطْرِي وَ أَحْمَى سَائِرِي بِالْمُنْصَلِ
وَ إِذَا الْكُتَيْبَةُ أَحْجَمَتْ وَ تَلَا حَظْتُ أَلْفَيْتُ خَيْراً مِنْ مُعَمِّ مُخْوَلِ

در بیت اول به کرم خاندان پدریش اشاره دارد و در بیت دوم به شجاعتش در جنگ که منسوب به خانواده مادریش است اشاره می‌کند (ضیف، ۱۴۲۷: ۱/ ۳۶۹). نمونه این اشعار در شعر عربی بسیار است که می‌توان آنها را در کتابهایی همچون المجانی الحدیثه از فواد افرام بستانی، تاریخ الادب العربی از دکتر

شوقی ضیف و دیگر کتب شعر عربی جستجو کرد.

۲- فخر در زبان قرآن و حدیث

تفاخر و مباهات به صورت کلی، اصطلاحی است که در لسان قرآن و احادیث مذموم شناخته شده است. سوره تکاثر به خوبی بیانگر این رسم متداول در میان اعراب است که به تعداد افراد قبیله چه مرده و چه زنده فخر فروشی می کردند و برای همین منظور به قبرستان رفته تا تعداد مردگان خود را شمرده و با آن نسبت به قبیله دیگر مباهات کنند. خداوند با نزول این سوره از این سنت انتقاد کرده و آن را مذموم می داند. در آیات دیگری از قرآن از جمله آیه ای که از زبان لقمان خطاب به پسرش آمده نیز این نکوهش به روشنی دیده می شود:

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»

و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی دارد (لقمان: ۱۸).

در ادعیه و احادیثی که از ائمه (علیهم السلام) نقل شده نیز این فخر مذموم مشاهده می شود از جمله در دعای مکارم الاخلاق، امام سجاد (علیه السلام) چنین می فرماید: «وَهَبْ لِي الْمَكَارِمَ الْاِخْلَاقَ وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ» (به من اخلاق برجسته ارزانی فرما و مرا از فخر مصون بدار). امیرالمومنین (علیه السلام) نیز در بعضی از اقوال خویش به مذمت این سنت جاهلی پرداخته اند و از آن نهی فرمودند از جمله در حکمت ۳۹۸ از نهج البلاغه چنین آمده: «ضَعَّ فَخْرَكَ وَ اَحْطَطَّ كِبْرَكَ وَ اَذْكَرَ قَبْرَكَ». (فخر فروشی را واگذار، و از مرکب تکبر فرود آی و به یاد قبر باش). همچنین در حکمت ۴۵۴ می فرماید:

«مَالِ بْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ»

(برای چه فرزند آدم فخر و مباهات کند با اینکه آغاز وجودش نطفه است و آخرش لاشه و نمی تواند خود را روزی بدهد و نمی تواند مرگش را از خویشتن دور کند).

در حکمت ۲۳ نیز عامل وصول به درجات بالای کمال را عمل صالح می داند نه انتساب به خاندان:

«مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»

(هرکس عملش او را کند سازد، نسبش او را سرعت نمی بخشد).

با توجه به نمونه های مذکور باید به واکاوی چرایی وجود مفاخر در کلام امیرالمومنین (علیه السلام) پرداخت. هرچند تفاخر در ظاهر سنتی مذموم شمرده می شود، اما هدف و انگیزه از تفاخر آن را به عملی حسن یا قبیح مبدل می سازد. افتخاراتی که حضرت در کلام خویش بدانها اشاره کرده و بدان می بالد درواقع

معیارهایی است که ایشان برای تفاخر بیان داشتند و در ورای هر کدام از آنها انگیره‌ای بوده که آن را از صورت ناپسند خود خارج می‌کرده است و در خلال مباحث بعدی بدانها اشاره می‌شود.

۳. افتخارات حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه

نهج البلاغه گزیده‌ای از اقوال امیرالمومنین (علیه السلام) است اما بازتاب همه سخنان ایشان نیست. می‌توان در یک نگاه کلی نهج البلاغه را سرشار از عباراتی دانست که اکثراً در قالب بلاغی و ادبی ایراد شده‌اند و از آنجا که مفاهیم فخرو مباهات همواره در قالب ادبیاتی قوی آمده‌اند، و عناوین بلاغی پیوسته شاهد عبارات فخرآمیز بوده، لذا نهج البلاغه جایگاه خوبی برای بیان افتخارات است. به همین جهت برای پاسخ به این مسئله که آیا امیرالمومنین (علیه السلام) نیز دارای عبارات فخرآمیز بوده‌اند یا خیر بهترین کتاب، نهج البلاغه است که ذیل چهار عنوان افتخار به خاندان، شجاعت، علم به اخبار آینده و تاسیس یک افتخار جدید به واکاوی افتخارات حضرت و علت آن و ارائه ملاک افتخار اشاره می‌شود.

۴-۱- افتخار به خاندان

در دوران جاهلی، اهمیت به نسب از ویژگی خاصی بهره‌مند بود. زیرا بسان آینه‌ای بود که در آن پاکیزگی خون شخص و ارتباط او با قبیله نمایان می‌شد. این اهمیت همچنان تا پس از آمدن اسلام نیز برقرار بود. آن گاه این مطلب پایه‌ای برای نظم مدنی و اجتماعی در شهرهای عربی و نیز در میان عربها بلکه حتی غیرعربها شد. تردیدی در اهمیت نسب میان مسلمانان نیز نمی‌باشد زیرا نشان دهنده چگونگی رابطه یک مسلمان با حاکمان اشراف پیروزمند است. همچنین نشان دهنده رابطه او با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان اوست که انتساب به ایشان افتخاری به شمار می‌آید (علی، ۱۳۸۴: ۱۹۷).

نسب‌شناسی در میان عرب جایگاهی دیرینه دارد و افتخار بدان همواره در میان اقوال آنها دیده می‌شود. اعراب از دیرباز با حفظ نسب خود در موقعیتهای مختلف از آن بهره می‌جستند و بدان می‌بالیدند. امیرالمومنین (علیه السلام) نیز توانستند از رابطه نسبی خود با رسول الله (صلی الله علیه و آله) بهره برده و این رابطه را از یک رابطه اعتباری به یک رابطه معنوی تبدیل کنند و بدان بیالند. امیرالمومنین (علیه السلام) با استفاده از یک بستر فرهنگی یعنی افتخار به نسب، آن را به افتخار به عترت نبی تبدیل کرده و در حقیقت با تغییرات درونی و محتوایی در فرهنگ، یک انگاره فرهنگی نادرست و اعتباری را به یک انگاره حقیقی و معنوی تبدیل نمودند.

حضرت علاوه بر تغییر در محتوای این انگاره، ملاک‌هایی از تفاخر نیز ارائه دادند که از لابلای سخنان ایشان می‌توان برخی از آنها را استنباط کرد از جمله:

هادی بودن و هدایتگری یک خاندان می‌تواند برای اعضای آن مایه مباهات باشد؛ حضرت علی علیه السلام نیز با ذکر این ویژگی برای خاندان خود، آن را به عنوان معیار و ملاک افتخار معرفی می‌کند. ایشان در بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌های خود به وصف آل محمد می‌پردازد و از آنجا که ایشان خود نیز در زمره آل النبی است لذا بدین طریق از خویشاوندی با این خاندان به خود می‌بالد و هیچ کس را از این امت قابل قیاس با آل محمد نمی‌داند.

از جمله این خطبه‌ها، خطبه ۴ نهج البلاغه است که گفته شده پس از فتح بصره در سال ۳۶ هجری و کشته شدن طلحه و زبیر ایراد فرمود. حضرت علی علیه السلام سه روز در اردوگاه خویش بود و به بصره نرفت. کسان را سوی مردگان‌شان فرستاد که برفتند و به دفن آنها پرداختند و بر کشتگان جنگ از کوفی و بصری نماز کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۴۷۰ و ۲۴۷۱). در این خطبه مردم را موعظه نموده و آنان را از گمراهی به هدایت دعوت می‌کند:

«بِنَاهْتِدِيكُمْ فِي الظُّلْمَاءِ وَ لَسْتُمْ ذُرْوَةَ العُلِيَاءِ، وَ بِنَاهْتِدِيكُمْ عَنِ السَّرِّارِ»

«شما ای مردم! به وسیله ما دودمان محمد از تاریکی‌های جهل و فساد رها گشتید و راه هدایت را در پیش گرفتید...».

حضرت با ایراد این خطبه علت وقوع جنگ جمل را چنین شرح می‌دهد: شما بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او از تاریکی‌های جهل نجات یافتید پس چگونه است که نصایح ما را نشنیدید و گروهی خیانت کرده و بیعت شکنی کردند و پرچم جنگ برافراشتند و هم خود و هم تعداد زیادی از مسلمانان را به کشتن دادند. حضرت در این فراز خاندان خود را عامل نجات مردم دانسته و بدان مباهات می‌کنند؛ می‌توان علت افتخار امام به این فضیلت خاندان خود را، نصیحت‌پذیری مردم در پذیرش دعوت حق و بیان عاقبت عدم اطاعت از آن دانست.

امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ۱۴۴ نیز اینچنین به بیان فضایل عترت نبی می‌پردازد:

«...بِنَاهْتِدِيكُمْ عَنِ الظُّلْمَاءِ وَ لَسْتُمْ ذُرْوَةَ العُلِيَاءِ، وَ بِنَاهْتِدِيكُمْ عَنِ السَّرِّارِ»

«با راهنمایی ما راه هدایت را می‌پویند، و از ما روشنی دل‌های کور را می‌جویند».

عبارت «بِنَاهْتِدِيكُمْ عَنِ السَّرِّارِ» به وضوح حاکی این مطلب است که حضرت به هدایتگری آل محمد افتخار می‌کند و آن را برتر از هر چیزی می‌داند.

۴-۱-۲- فضایل اخلاقی خاندان

امیرالمومنین (علیه السلام) در حکمت ۱۲۰ نهج البلاغه به برشمردن فضایل اخلاقی قریش پرداخته و بدان مباحثات می‌کند:

«أَمَّا مَنْ فَاذْبَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا وَأَسْمَحَ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفْسِنَا وَهُمْ أَكْرَهُ وَأَمْكُرُوا أَنْكُرُوا وَمَنْ أَفْصَحَ وَأَنْصَحَ وَأَصْبَحَ»

(ما بخشاینده‌ترین قریش هستیم درباره هرچه که در دست داریم و آزاده‌ترین آنان در از دست دادن جان در برابر مرگ.. و ما فصیح‌تر و خیرخواه‌تر و خوشروتریم).

در این گفتار نورانی ایشان در پاسخ به فردی که از حضرت در مورد قریش سوال کرده بود، به معرفی سه طایفه از قریش می‌پردازد و می‌فرماید طایفه بنی مخزوم گلهای قریشند که صحبت با مردان و ازدواج با زنان آنها محبوب است و طایفه بنی عبدشمس از همه بداندیش‌تر و بخیل‌ترند. سپس به توصیف قبیله خود یعنی قریش پرداخته و آن را به بهترین صفات می‌ستاید و بدان مباحثات می‌کند. به وضوح می‌توان ملاک افتخار به خاندان را از این کلام حضرت استنباط کرد که جمع فضایی چون بخشندگی، شجاعت، فصاحت، خیرخواهی و .. است. مشاهده اقوال امیرالمومنین (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) و دیگر ائمه از لابلای کتب حدیث خود بیانگر فصاحت این خاندان و اشارات آیات و روایات به جود و کرم آنها موید خوبی بر این مطلب است.

۴-۱-۳- انتساب به خاندان رسالت

انتساب به خاندانی که عهده‌دار مقام رسالت الهی است، برای هرکسی مایه مباهات و افتخار است، لذا امیرالمومنین (علیه السلام) نیز یکی دیگر از معیارهای تفاخر را انتساب خاندان به مقام رسالت و نبوت معرفی می‌کند. حضرت در دسته‌ای دیگر از خطبه‌ها از اینکه پسرعموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است مباهات کرده و با یادآوری آن به مردم آنها را تحریک به جنگ می‌کند از جمله خطبه ۶۶ که می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعِينُ اللَّهِ وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ»

«بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) قرار دارید».

حضرت این خطبه را در لیلۃ الهریر یعنی نخستین دیدار با سپاهیان شام در صفین و به منظور تعلیم جنگ و کارزار فرموده است. ابومخنف در وصف آن شب گوید آن شب کسان تا صبح بچنگیدند که لیلۃ الهریر بود، چندان که نیزه‌ها بشکست و تیرها تمام شد و کسان دست به شمشیر بردند (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۵۶۰). همین امر نشان از شبی سخت و پرهیاهو می‌دهد لذا لازم بوده که برای تقویت روحیه سپاه،



امام خطبه‌ای ایراد بفرماید و برای اینکه لشکر را دلگرم به حضور خود نماید، به آنها می‌فرماید شما همراه پسر عموی پیامبر (علیه السلام) هستید و این یعنی اینکه بدانید من و پیامبر (علیه السلام) هر دو از اشجع الناس بودیم پس هیچ ترسی به خود راه ندهید. پس حضرت علاوه بر اینکه به انتساب به خاندان رسالت افتخار می‌کند، می‌توان علت این افتخار را تقویت روحیه سپاهیان دانست.

امیرالمؤمنین در خطبه ۱۲۰ نهج البلاغه نیز برای تأثیر پند و اندرز در مردم به فضایل اهل بیت (علیهم السلام) اشاره کرده و سپس به موعظه آنها می‌پردازد:

«عِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَتُوبُ الْحُكْمِ وَضِيَاءُ الْأَمْرِ»

«درهای دانش و روشنایی امور انسان‌ها نزد ما اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است.»

در این خطبه مشاهده می‌شود که حضرت با استفاده از اصطلاح «اهل البیت» دست به یک دگرگونی فرهنگی دیگری زدند و آن تبدیل فرهنگ عشیره و قبیله به فرهنگ «اهل البیت (علیهم السلام)» بود به طوری که این اصطلاح تنها برای خاندان نبی بکار رفت و در پس این اصطلاح افتخار به خاندانی مشاهده می‌شد که در قرآن با وصف «ذی القربی و تطهیر» ذکر شده بودند و حضرت با استعمال این اصطلاح هشیارانه به خود بخاطر انتسابش به این خاندان می‌بالد.

در خطبه ۱۰۹ که خطبه‌ای است مفصل، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بیان قدرت خداوندی و انحصار عظمت در او می‌پردازد و در فراز پایانی آن نیز ضمن افتخار به نسب خویش، یاران خود را به انتظار رحمت الهی و دشمنانش را به غضب الهی وعده می‌دهد:

«مَنْ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُحْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ»

«ما از درخت سرسبز رسالتیم، و از جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان برخاستیم.»
در این خطبه حضرت به ذکر اوصافی از خاندان خود می‌پردازد که عامل افتخار گشته و آن اینست که این خاندان قرارگاه رسالت الهی و مهبط فرشته وحی و محل آمد و شد ملائک است و تنها همین عوامل می‌تواند عامل افتخار به خاندان باشد نه انتساب به فلان شخص و فلان عشیره خاص.
حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۱۶۲ در پاسخ به یکی از یارانش که از ایشان پرسیده بود چگونه قوم شما، شما را از این مقام که شایسته‌ترین مردم به آن بودید دفع و برکنار کردند، فرمود:

«مَنْ الْأَعْلَوْنَ سَبَأَ وَالْأَشْدُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ نَوَّطَ»

«ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استوارتر بود.»

ایشان با این بیان، نسب خود را بخاطر پیوند با رسول الله (صلی الله علیه و آله) برترین انساب معرفی کرده و با استناد



به همین مسئله خود را شایسته‌ترین افراد به امر خلافت می‌داند.

۴-۱-۴ - انتساب به خاندان حق و مخالف باطل

حضرت در برخی از نامه‌های خود که خطاب به معاویه می‌نوشت، به نسب خود افتخار می‌کرد و با سربلندی از آن یاد می‌نمود از جمله در فرازهایی از نامه ۲۸ و نامه ۱۷ که در نامه اخیر شجره پرافتخار خود را با معاویه مقایسه کرده می‌فرماید:

«...أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ فَكَذَلِكَ مَخْنٌ وَلَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةَ كَهَاشِمٍ وَلَا حَرْبُ كَعَبْدِ الْمَطْلَبِ وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيْقِ وَلَا الْحَمِيْقُ كَالْبَطِيْلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ. وَ لَيْسَ الْخَلْفُ خَلْفُ يَشْعُ سَلْفًا...»

«و اما این گفته تو که: ما فرزندان عبد مناف هستیم، ما هم همینطور، ولی نه امیه مانند هاشم است و نه حرب مانند عبدالمطلب و نه ابوسفیان مانند ابوطالب و نه مهاجر در راه خدا مانند آزاد شده از بردگی است و نه آنکه نسب صریح در پیوند به اصل خود دارد مانند آن کسی است که خود را وابسته می‌سازد و نه کسی که بر مبنای حق است با کسی که بر مبنای باطل حرکت می‌کند یکسان است و نه مؤمن صادق مانند مدعی دروغین است...».

حضرت در این فراز ضمن مقایسه شجره خود با معاویه به نفی اعتقادات جاهلی معاویه پرداخته که سعی داشت با برشمردن انتسابش به پدران خود برای خویش امتیازی قائل شود، حضرت همه آنها را باطل و از نمودهای جاهلیت می‌داند و به امتیازاتی در خود اشاره می‌کند که همگی الهی و اسلامی است. حضرت خود را از مهاجران در راه خدا معرفی کرده و معاویه را از آزاد شدگان و طلقاء در روز فتح مکه، خود را محق معرفی می‌کند و معاویه را باطل و مدعی دروغین. حضرت شاخصه همه تفاخرات را دین و ایمان قرار می‌دهد نه امتیازات اعتباری و صوری.

امام علی علیه السلام در حکمت ۱۰۹ نهج البلاغه نیز اینچنین به معرفی خاندان خود می‌پردازد:

«نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى بِهَا الْحَقُّ التَّالِي وَالْيَهَاءُ يَرْجِعُ الْعَالِي»

(ما تکیه‌گاه میانه هستیم، عقب افتادگان بدان ملحق می‌شوند و تندروان به سوی آن بازمی‌گردند).

در این گفتار حکیمانه منظور از تالی کسانی هستند که اوصاف برجسته امامان اهل بیت علیهم السلام را انکار می‌کردند و آنان را در حد فردی معمولی قرار می‌دادند و منظور از عالی کسانی هستند که آنان را از حد امام معصوم بالاتر برده و صفات خدایی برایشان قائل می‌شدند و حتی گاهی به الوهیت آنها رای می‌دادند



و امام می‌فرماید ما هیچ یک از این دو گروه را نمی‌پسندیم نه تالی را و نه غالی (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۶۵۲/۱۲). حضرت در این حکمت معیار افتخار به خاندان را اعتدال و میانه‌روی می‌داند که باعث می‌شود دیگران آن را ملاک حرکت به سوی حق قرار داده و در راستای آن حرکت کنند و مردم را برحذر می‌دارد که از این خاندان سبقت نگیرند و یا از آنها جدا نشوند و به موازات آنها گام بردارند.

افتخار به خاندان یکی از بارزترین موارد تفاخر در میان عرب بوده است، امیرالمومنین علیه السلام با استفاده از همین بستر فرهنگی توانستند با تغییر محتوا، این انگاره را به انگاره‌ای دیگر بدل کنند. افتخار امیرالمومنین علیه السلام به خاندانش مانند دیگر تفاخرات عرب نبوده که به یک نسب اعتباری مباهات کنند بلکه خاندان ایشان یک عترت الهی و نبوی بوده که در پرتو آن بهره‌هایی از جمله هدایت و سعادت نصیب مردم شده است. حضرت در افتخارات خود همیشه مبنا و شاخص تفاخر را دین و ایمان قرار می‌دهند نه امتیازات اعتباری و صوری.

امیرالمومنین علیه السلام با افتخار به انتسابش به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در پی اهدافی بودند که می‌توان آنها را در چند مورد خلاصه نمود: بیان جایگاه آل محمد در هدایت مردم در مقایسه با وضعیت قبل از بعثت آنها، تاثیر گذاری بیشتر وعظ و نصیحت در مردم، تحریک لشکریانش بر جهاد، بشارت به یاران خود و انذار دشمنانش از غضب و لعنت الهی، بیان استحقاق خویش بر امر خلافت، امر به حرکت در راستای اهل بیت علیهم السلام و نهی از خروج از راه آنها یا مقدم شدن بر آنان.

۴-۲- شجاعت

یکی دیگر از مواردی که عرب بسیار بدان می‌بالید مسئله شجاعت بود، امیرالمومنین علیه السلام نیز با اهدافی و با تغییراتی محتوایی از این قالب در بیان افتخارات خود استفاده کردند. چه بسا قبل از آن ملاک شجاعت هجوم بر مردمی بیگناه بود که در قالب جنگ و غارت بین قبیله‌ای نمود پیدا می‌کرد، اما حضرت همه این ملاکها را تغییر دادند و آنها را در سه عنوان خلاصه کردند:

۴-۲-۱- مبارزه با باطل و یاری حق

در شجاعت امیرالمومنین علیه السلام همین بس که دشمنان نیز بدان معترف بوده و بزرگترین افتخار خود را در این می‌دانستند که در جنگها روبروی علی علیه السلام می‌ایستادند. از جمله می‌توان به اعتراف عبدالله بن زبیر و معاویه اشاره کرد که جرج جرداق در کتاب خود بدان اشاره کرده است: روزی معاویه بیدار شد و متوجه گردید که عبدالله بن زبیر در نزد او بر کنار بسترش نشسته است، او هم نشست و عبدالله در حالی که شوخی می‌کرد گفت اگر می‌خواستم می‌توانستم تو را بکشم معاویه گفت: بعد از ما شجاع شده‌ای؟

عبدالله گفت کیست که شجاعت مرا بتواند انکار کند من در جنگ در برابر علی بن ابیطالب ایستاده‌ام معاویه گفت: پس لابد علی تو و پدرت را با دست چپ خود به قتل رسانده و دست راست او هم بیکار مانده و در پی کس دیگری بوده که او را نیز به قتل برساند (یعنی تو دروغ می‌گویی و هیچ کس در میدان جنگ سالم از دست علی بدر نرفته است) تنها شجاعت علی (علیه السلام) می‌توانسته معاویه را که سعی در پنهان کردن فضائل علی (علیه السلام) داشت به این اعتراف وادارد و نیز عبدالله بن زبیر را که از سختترین دشمنان علی (علیه السلام) بوده وادار کند که وقتی می‌خواهد در شجاعت خود مبالغه کند اینچنین بگوید (جرdaq، ۱۳۷۵: ۱۱۰/۱).

حضرت علی (علیه السلام) در قسمتهای زیادی از نهج البلاغه در وصف شجاعت خویش، بدان می‌بالد و عدم رویگردانی از جهاد و مطالبه حق را امتیازی والا برمی‌شمرد. ایشان در ذیل خطبه ۷۵ چنین فرمودند:

«أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهُمْ بِالِي عَنْ قَرْفِي أَوْ مَا وَرَعَ الْجُهَالِ سَابِقِي عَنْ تُهْمَتِي... أَنَا حَجِجُ الْمَارِقِينَ وَخَصِيمُ النَّاصِكِينَ الْمُرْتَابِينَ..»

«آیا شناختی که بنی امیه از روحیات من دارند آنان را از عیب جوئی بر من باز نمی‌دارد؟ و آیا سوابق مبارزات من، نادان را بر سر جای خود نمی‌شناسند که به من تهمت نزنند؟ .. من مارقین (از دین خارج شدگان) را با حجت و برهان مغلوب می‌کنم و دشمن ناکثین «پیمان شکنان» و تردید دارندگان در اسلام می‌باشم».

این خطبه هنگامی ایراد شد که عثمان کشته شده بود و معاویه پیراهن خونین او (یا پیراهنی شبیه آن) را به دروازه شام آویخت تا احساسات مردم را برانگیخته، آنها را برای خونخواهی عثمان بشوراند و امام شنید که بنی امیه با تهمت‌های فراوان آن حضرت را در خون عثمان شریک می‌پندارند. حضرت با این کلام خود نشان دادند که هر جنگاوری کردن، شجاعت نیست بلکه مفهوم و ملاک شجاعت، مبارزه با باطل و یاری حق است.

خطبه ۳۳ نهج البلاغه در سال ۳۶ هجری که امام آماده رویارویی با لشکر بصره به فرماندهی طلحه و زبیر بود در سرزمین «ذی قار» ایراد شده است. چون علی (علیه السلام) خبر یافت، رهسپار بصره شد سپس به ذی قار رسید و حسن و عمار بن یاسر را فرستاد تا اهل کوفه را به راه اندازند و در آن موقع عامل علی (علیه السلام) بر کوفه ابوموسی اشعری بود پس مردم را از یاری علی (علیه السلام) بازداشت و تنها شش هزار نفر از کوفیان به علی (علیه السلام) پیوستند سپس امیرالمومنین (علیه السلام) وارد بصره شد و جنگ جمل در جایی به نام خریبه در جمادی‌الاولی سال ۳۶ روی داد (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۷۹/۲ و ۸۰). شعبی گوید: وقتی مردم کوفه به ذی قار



رسیدند علی عليه السلام با جماعتی و از جمله ابن عباس آنها را بیدید و خوش آمد گفت و گفت: ای مردم کوفه شما شوکت عجمان و شاهانشان را ببردید و جماعتهاشان را پراکندید دعوتتان کرده‌ام که همراه ما برادران بصری را ببینید، اگر بازآمدند همین است که می‌خواهیم و اگر اصرار کردند مدارا می‌کنیم و از آنها کناره می‌گیریم تا تجاوز آغاز کنند... (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۴۰۸). در این خطبه حضرت چنین می‌فرمایند:

«...أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّ كُنْتُ لَأُفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَدَائِرِهَا مَا عَجَزْتُ وَلَا جَبُنْتُ وَإِنَّ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا فَلَا تَقْبَلَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ جَنْبِهِ».

«به خدا سوگند! من از پشت‌تازان لشکر اسلام بودم تا آنجا که صفوف کفر و شرک تار و مار شد. هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، هم اکنون نیز همان راه را می‌روم، پرده باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون آورم».

امام در این خطبه ضمن اشاره به اینکه همواره در جنگها به عنوان طلایه دار سپاه بودند و هرگز از جنگ روی برتافتند، بزرگترین افتخار خود را در منقلب کردن چهره کفر و شرک و باطل می‌دانند و شجاعت و عدم ترس خود را بقاء در راه حق عنوان می‌کنند.

خطبه ۹۳ پس از جنگ نهروان ایراد شد. یعقوبی در کتاب خود می‌نویسد جنگ نهروان در سال ۳۹ روی داد. جنگ در میان خوارج با زوال خورشید مغلوبه شد و به اندازه دوساعت از روز ادامه داشت و همگی کشته شدند و از آنان جز کمتر از ده نفر جان بدر نبردند و از اصحاب علی عليه السلام جز کمتر از ده نفر کشته نشد و چون علی عليه السلام به کوفه رسید به خطبه ایستاد (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۲ / ۹۷) و پس از حمد و ثنای خدا و یادآوری نعمتهای او گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيُخْتَرَىٰ عَلَيْهَا أَحَدٌ عَمْرِي بَعْدَ أَنْ مَآخِ عَيْبَتِهَا وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا»

«ای مردم! من بودم که چشم فتنه را کندم، و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت، آنگاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و به آخرین درجه شدت خود رسید».

امیرالمومنین عليه السلام در این خطبه نیز با اشاره به شجاعت خود در جهاد علیه خوارج خود را شجاع‌ترین مردم در جنگ علیه آنها معرفی می‌کند و هیچ کس را جز خود یارای مقابله با آنها نمی‌داند؛ و این بدان دلیل است که ایشان در مسیر حق قرار داشت و خوارج در جبهه باطل، و چه کسی جز ایشان قدرت ریشه‌کن کردن باطل و فتنه را داشت.

خطبه ۳۴ را نیز پس از شکست شورشیان خوارج، برای بسیج کردن مردم جهت مبارزه با شامیان در

«نخيله كوفه» ايراد فرمود:

«فَأَمَّا أَنَا وَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ صَرَبٌ بِالسَّرَفِيَةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ وَتَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَالْأَقْدَامُ
وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ...»

«اما من، به خدا سوگند از پای ننشینم و قبل از آن که دشمن فرصت یابد با شمشیر آب دیده چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سرش را بپراکند، و بازوها و قدم‌هایش جدا گردد و از آن پس خدا هر چه خواهد انجام دهد.»

امیرالمومنین (علیه السلام) در اینجا به نمونه‌ای از شجاعت خود در میدان جهاد در برابر دشمنان اشاره می‌کند و آن ضربات کوبنده ایشان در میدان نبرد است که به راحتی دشمنان را تارومار می‌کند. هدف امام از بیان شجاعت خود در این خطبه، تحریک مردم برای جهاد و رویارویی با دشمنان است، زیرا وقتی مردم از میزان شجاعت رهبر خود آگاه باشند هجمه دشمنان و تعداد آنها خدشه‌ای بر روحیه جنگاوریشان وارد نمی‌کند.

خطبه ۲۷ که یکی از خطبه‌های پر درد نهج البلاغه است زمانی ايراد شد که خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هجری، و سستی مردم به امام ابلاغ شد در آن هنگام امام اینچنین به بیان این خطبه پرداختند:

«... لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ
أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَّغْتُ الْعُسْرِينَ وَهَا أَنَا ذَا قَدْ دَرَفْتُ عَلَى السَّيِّئِينَ وَ
لَكِنْ لَا رَأْيَ لِي لِي لَا بَطَاعٌ»

«قریش در حق من گفت: بی تردید پسر ابو طالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد. خدا پدرشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد؟ هنوز بیست سال نداشتم، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام. اما دریغ، آن کس که فرمائش را اجرا نکنند، رأیی نخواهد داشت.»

حضرت در این خطبه ابتدا ارزش جهاد در راه خدا را بیان کرده، سپس به دعوت کوفیان برای مبارزه اشاره کرده و نافرمانی آنها در اطاعت از رهبر خود را نکوهش کرده و علل شکست آنها را همین نافرمانی عنوان می‌کند و در بیان شجاعت خویش به قول قریش استناد می‌جوید که امام را زمانی که بیست سال بیشتر نداشت به شجاعت و سبقت در جهاد وصف کرده بودند اما اکنون فرمان ایشان اطاعت نمی‌شود و همین امر دست‌مایه تمسخر دیگران قرار گرفته است.

خطبه ۵۵ در سال ۳۷ هجری که جنگ صفین به پا شد ایرادشده است. در آستانه جنگ صفین، برخی مدارا کردن امام را دیده و علت را پرسیدند و ابراز داشتند که لشکر عراق این تاخیر را بخاطر ترس امام می‌دانند، پاسخ حضرت به آنان در خطبه ۵۵ نهج البلاغه آمده:

«أَمَا قَوْلُكُمْ أَكُلَّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ فَوَاللَّهِ مَا أَبَاي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ..»

«اینکه می‌گویید، خویشتن داری از ترس مرگ است، بخدا سوگند! باکی ندارم که من به سوی مرگ روم یا مرگ به سوی من آید..».

ایشان در پاسخ به طعنه لشکریانش که ایشان را ترسان از مرگ می‌دانستند این خطبه کوتاه و جامع را بیان کردند و اعلام داشتند که از مرگ در راه خدا ابایی نداشته و خود را مشتاق آن می‌داند و از شهادت در راه حق به خود می‌بالد.

خطبه ۱۲۴ را نیز امام در صفین برای تشویق یاران به جهاد فرمود:

«وَاللَّهِ لَأَنَا أَشَوْقٌ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ..»

«به خدا سوگند که من به دیدار شامیان در میدان نبرد شیفته‌ترم تا آنان بر بازگشت به خانه‌هاشان! که انتظار آن را می‌کشند.».

امام باز هم با اشاره به اشتیاق خود به بیکار در راه خدا آن را به عنوان ملاکی برای افتخار به شجاعت قرار می‌دهد.

امام در نامه ۶۲ که آن را به همراه مالک اشتر آن زمان که وی را برای حکومت آن کشور فرستاد، ارسال فرمود خطاب به مردم مصر نوشتند:

«إِنِّي وَاللَّهِ لَوْلَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَاغُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ..»

«سوگند به خدا، من اگر به تنهایی با همه آنها ملاقات کنم درحالی‌که همه سطح زمین را پر کنند، نه باکی دارم و نه وحشتی به خود راه می‌دهم.».

در این نامه نیز حضرت از اینکه به تنهایی با دشمنان روبرو شوند و با آنها بجنگند هیچ ترس و وحشتی ندارند و چه بسا علت اینکه حضرت چنین شجاعتی را برای خود عنوان می‌کنند آن است که مردم از داشتن رهبری شجاع اطمینان داشته و ترسی به خود راه ندهد و از طرفی دشمنان از وجود چنین رهبری جرأت تجاوز نداشته باشند.



۴-۲-۳- یقین به خدا

حضرت در این فراز نیز شجاعت خود را در کنار یقین به پروردگار و عدم تردید در دین اعلام می‌کند و شجاعتی که همراه با ایمان به پروردگار باشد را قابل ستایش و مفید تفاخر می‌دانند.

خطبه ۲۲ در سال ۳۶ هجری و در سرزمین «ذی قار» ایراد شده است. پس از اینکه فرستادگان امام علیه السلام از جانب طلحه و زبیر بازگشتند و امام را تهدید به جنگ کردند، حضرت ضمن تعجب از این تهدید، سابقه خود را در جنگاوری اینچنین بیان فرمودند:

«وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَى أَنْ أُبْرَزَ لِلطَّعَانِ وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ هَيْلَهُمْ الْهَبُولُ؛ لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَغَيْرِ شُبُهَةٍ مِنْ دِينِي»

«شگفتا! از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمل کنم! گریه کنندگان بر آنها بگریند! تا کنون کسی مرا از جنگ نترسانده و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشتم و در دین خود شك و تردیدی ندارم».

فراز اول خطبه ۱۷۴ نیز در همین مضمون می‌باشد:

«قَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَأَنَا عَلَى مَا قَدَّ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ»

«تا بوده‌ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده‌اند، من به وعده پیروزی که پروردگارم داده است استوارم».

امیرالمومنین علیه السلام در لابلای کلام خویش به معیارهایی اشاره فرمودند که در قالب آنها می‌توان شجاعت را عاملی برای تفاخر به حساب آورد. آن ملاکها در سه عنوان خلاصه می‌شوند: یکی شجاعت برای جنگ با دشمنان حق و باوران باطل، چنین شجاعتی شایسته تفاخر است. دوم افتخار به شجاعتی که در آن ترسی از کشته شدن در راه حق نباشد و سوم شجاعتی که در پرتو یقین به پروردگار باشد. در پایان نیز می‌توان به صورت خلاصه به علت ایراد این خطبه‌ها و افتخارات حضرت در آنها اشاره کرد. حضرت در همه این خطبه‌ها با بیان پیشتازی خود در لشکر اسلام و عدم هراس از کشته شدن در میدان نبرد و نیز ابراز شگفتی از اینکه به جنگی تهدید شوند در پی آن بودند که یاران خود را به جهاد و یا دفاع از مردم بیگناه تشویق و تحریک کنند لذا با برشمردن افتخارات خود، آنها را به داشتن پیشوایی شجاع اطمینان می‌دهند.

۴-۳- علم به اخبار آینده

کهانت و پیشگویی و خبر دادن از حوادث آینده از موارد تفاخر عرب جاهلی بوده که معمولاً با خرافه

آميخته بوده است. اميرالمومنين عليه السلام با هدف خرافه زدائي از اين بستر فرهنگي استفاده کرد و با تغيير محتوای آنها از علمي سخن می گوید و به آن افتخار می کند که به همراه حکمت و بينش نافذ است حضرت در فرازهای مختلفی از خطبه ها و نامه ها به علم و آگاهی خود از حوادث و فتن آینده اشاره می کند و اين علم خود را ماخوذ از جانب پيامبر ﷺ و ايشان از طرف خدا می داند از جمله خطبه ۵، ۱۱۶ و... اما تنها در برخی از اين خطبه ها به اين مسئله مباحثات می کند از جمله در خطبه ۱۷۵ و ۹۳ که در ذيل می آيد.

برخی از شارحان نوشته اند خطبه ۱۷۵ را هنگامي که به ستون مسجد مدینه تکیه داده بود ایراد فرمودند:

«وَاللّٰهُ لَوْ شِئْتَ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْجِبِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَلَا وَإِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ جَمْرٍ يَوْمَنْ ذَلِكَ مِنْهُ»

«سوگند به خدا، اگر بخواهم می توانم هر کدام شما را از آغاز و پايان کارش، و از تمام شئون زندگی، آگاه سازم، اما از آن می ترسم که با اینگونه خبرها نسبت به رسول خدا ﷺ کافر شوید، آگاه باشید که من اين اسرار گرانبها را به ياران راز دار و مورد اطمینان خود می سپارم.»

اميرالمومنين عليه السلام در اين خطبه به نکوهش غافلان پرداختند، سپس به علوم بی پايان خود اشاره می کنند و در افتخار به اين صفت خود جانب احتیاط را رعایت کرده، می فرمایند من نمی توانم همه حوادث آینده را برای شما شرح دهم هرچند از همه آنها آگاهم زیرا اين امر ممکن است باعث گمراهی شما از دين شود لذا تنها افرادی که شایستگی آن را دارند آگاه می کنم.

در خطبه ۹۳ نهج البلاغه که بنا به نقلی پس از حادثه جنگ نهروان در سال ۳۹ هجری ایراد شده، حضرت ضمن بیان فتنه بنی امیه، مردم را به فضیلت و علم خود آگاه می نماید و چنین می فرماید:

«فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَتُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِأَعْقَابِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَمُنَاحِ رِكَابِهَا وَمَحْطَرِ حَالِهَا وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَمَنْ يُمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا»

«از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمی پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت می گذرد، و نه از گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه می سازد، جز آن که شما را آگاه می سازم و پاسخ می دهم...»

شيخ مفيد در ارشاد خود روايتی از اصبح نباته آورده که نشان می دهد حضرت جمله معروف «سلوني

قبل أن تفقدوني» را قبل از ماجرای نهروان هم بارها فرموده بودند از جمله روزی که مردم برای خلافت با امیرمومنان (علیه السلام) بیعت کردند حضرت در حالی که عمامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر سر گذاشته و ردای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پوشیده بودند بر فراز منبر قرار گرفتند. حمد و ثنای الهی را گفتند و مردم را نصیحت کرده و از عذاب الهی بیم داده سپس باوقار نشستند و خطبه‌ای آغاز کردند که در ابتدایش همین عبارت بود (شیخ مفید، ۱۳۸۸: ۴۶).

تفاخر امام به اینکه از همه حوادث گذشته و آینده آگاهی دارند نشان از علمی می‌دهد که متصل به علم الهی است و آن را از رسول الله (صلی الله علیه و آله) فراگرفته و در بسیاری از فرازهای نهج البلاغه به این مسئله اشاره می‌کند و آن را از نزد خود نمی‌داند بلکه موهبتی الهی می‌داند. علت این افتخارات را نیز می‌توان تشویق مردم در مراجعه به ایشان و سؤال از حوادث و فتن آینده به منظور پرهیز از نزدیکی به این فتنه‌ها دانست.

۴-۴- تاسیس یک افتخار جدید: سبقت در ایمان

یک انقلاب و تحول فرهنگی علاوه بر تغییر ملاکهای فرهنگی به ملاکهای جدیدی نیز احتیاج دارد این ملاکها باید در همان فضا و بستر فرهنگی اما با ادبیاتی متفاوت و جدید باشد. امیرالمومنین (علیه السلام) در راستای تغییر انگاره‌های فرهنگی تفاخر ابتدا محتوا را تغییر دادند سپس محتوای جدیدی را به عنوان معیار تفاخر معرفی کردند. مفاخرات جاهلی معمولاً انسان محور و در راستای نفس و طبیعت انسانی بودند، اما حضرت ملاکی را برای افتخار معرفی کردند که خدا محور و الهی هستند و جزء افتخارات سابق عرب نبوده و بعد از اسلام مطرح شد و آن مسئله سبقت در ایمان بود که امیرالمومنین (علیه السلام) به واسطه مقدم بودنشان در ایمان به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز پیشتر از بودن در هجرت آنها را معرفی کرده و به خود می‌بالد.

جرج جرداق مسیحی در کتاب مشهور خود «صوت العدالة الانسانية» چنین می‌گوید: «پس از آنکه در غار حرا بر محمد (صلی الله علیه و آله) وحی رسید، نخستین کسی که با او نماز گذارد، همسرش خدیجه و علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و این دو، نخستین کسانی بودند که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند» (جرداق، ۱۳۷۵: ۷۷). وی در جایی دیگر از این کتاب آورده که هنگامی که همه در شرایط و موقعیتهایی اسلام آوردند که البته از نظر ارزش و مفهوم انسانی آن، با همدیگر تفاوت دارند ولی از نظر تسلیم در مقابل منطبق و حقیقت روشن، یکی به شمار می‌آیند، علی بن ابی طالب (علیه السلام) از روز اول مسلمان به دنیا آمد زیرا او هم از نظر مکان تولد و هم از نظر پرورش، از معدن رسالت بود (جرداق، ۱۳۷۵: ۸۴ و ۸۵).

شایسته است در اینجا به روایتی که شیخ مفید در کتاب الارشاد خود آورده اشاره ای شود: ابو سخیله گوید: از ابوذر غفاری نظرش را در مورد اختلاف میان مسلمانان پرسیدم وی جواب داد: ملازم کتاب خدا و علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشید و من شاهد و حاضر بودم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود علی (علیه السلام) اولین کسی بود که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که روز قیامت با من رو در رو شده و یکدیگر را در آغوش خواهیم کشید اوست برترین دوست من صدیق اکبر و جداکننده حق و باطل فاروق و او امیر دین است (شیخ مفید، ۱۳۸۸: ۴۴ و ۴۵).

تفاخر به سبقت در ایمان و پذیرش اسلام یکی از معیارهایی است که امیرالمومنین (علیه السلام) به عنوان ملاکی جدید برای افتخار مطرح کردند و به پیشگامی خویش در ایمان به خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) به خود می‌بالد.

در خطبه ۷۱ که در سال ۳۸ هجری و پس از فریب خوردن کوفیان از مکر و حيله عمرو عاص و معاویه ایراد شده حضرت هشدار گونه می‌فرماید:

«أَمَا وَاللَّهِ مَا أَتَيْتُكُمْ اخْتِياراً وَلَكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْقاً وَقَدْ بَلَّغَنِي أَنْتُمْ تَقُولُونَ عَلِيٌّ يَكْذِبُ قَاتِلُكُمْ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلَى مَنْ أَكْذَبَ أَعْلَى اللَّهِ فَأَنَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِهِ أَمْ عَلِيٌّ نَبِيهِ فَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ كَلًّا»

«آگاه باشید! من با اختیار خود به سوی شما نیامدم بلکه به طرف دیار شما کشانده شدم، به من خبر دادند که می‌گویید علی دروغ می‌گوید! خدا شما را بکشد، بر چه کسی دروغ روا داشته‌ام؟ آیا به خدا دروغ روا داشتیم؟ در حالی که من نخستین کسی هستم که به خدا ایمان آوردم، یا بر پیامبرش؟ در حالی که من اول کسی بودم که او را تصدیق کردم! نه به خدا هرگز!».

امیرالمومنین (علیه السلام) در این خطبه خطاب به اهل عراق، به سبقت خود در ایمان به خدا و ایمان به رسولش (صلی الله علیه و آله) اشاره می‌کند و با این تذکر و یادآوری آنها را بخاطر اینکه ایشان را به کذب متهم کرده بودند، نکوهش و توبیخ می‌کند.

امام علی (علیه السلام) در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه که بر منبر کوفه ایراد شد و به خطبه «منبریه» معروف است چنین می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَوْلُ مَنْ أَنْابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ لِمَنْ سَفَى الْأَرْسُولُ اللَّهُ ﷺ بِالصَّلَاةِ»

«خدایا من نخستین کسی هستم که به تو روی آورد، و دعوت تو را شنید و اجابت کرد، در نماز،

کسی از من جز رسول خدا ﷺ پیشی نگرفت».

ایشان در این خطبه فلسفه پذیرش حکومت و صفات يك رهبر عادل را بیان می‌دارد و علل قبول حکومت را جنگ برای کسب قدرت نمی‌داند بلکه به منظور بازگرداندن نشانه‌های حق و دین به جایگاه خود و اصلاح سرزمینها و اجرای قوانین فراموش شده عنوان می‌کند، سپس به سبقت خویش در ایمان به خدا و رسولش ﷺ افتخار کرده و می‌فرماید بعد از رسول خدا ﷺ من نخستین نمازگزار هستم که کسی در آن بر من پیشی نگرفت.

امام در یکی از نامه‌های خود در پاسخ به معاویه اینچنین به سابقه خود در اسلام افتخار می‌کند:

«فَيَا عَجْبًا لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ يَقْرُنُ بِي مَنْ لَمْ يُسْعَ بَقَدَمِي وَلَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يَدُلِّي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا»
«شگفتا از این روزگار! امروز مرا با کسی همانند قرار می‌دهند که همگام با من در راه دین حرکتی نکرده و مانند من پیشینه و قدمت در اسلام نداشته است».

معاویه در نامه‌ای خطاب به حضرت، خلفای سه‌گانه پیشین را مطرح و فضایل آنها را به رخ امام کشیده بود و خواهان آن بود که قاتلان عثمان را به وی تحویل دهد تا آنها را مجازات کند و حضرت در پاسخ نامه ابراز شگفتی می‌کند که چگونه با آنها مقایسه شده است و از انجام تقاضای معاویه خودداری فرموده در جواب نامه معاویه، دشمنی‌های قریش را افشا کرده و به استقامت پیامبر ﷺ اشاره می‌فرماید و به سوابق خدمات خود در اسلام را بیان می‌دارد. عبارت «مَنْ لَمْ يُسْعَ بَقَدَمِي» یعنی گامی همچون گام من برنداشته و کنایه از این است که دیگران هرگز خدماتی را که من به اسلام کردم، نکردند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۲۳/۹).

امام علی (علیه السلام) همچنین در حکمت ۳۱۶ خود را پیشوای مومنان معرفی می‌کند:

«أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ»

«(من پیشوای مومنان و مال پیشوای فاجران و بدکاران است).

يعسوب به ملکه زنبور عسل گویند یعنی همانطور که ملکه، پیشوای زنبوران است من نیز امام مومنان هستم. معنای این سخن در عصر حضرت به خوبی محقق شد آن زمان که عده‌ای به خاطر مال و ثروت دنیایی گرد معاویه جمع شده و از اطراف حضرت پراکنده گشتند، پیشوای خود را فاجران قرار دادند و مومنانی که نزد حضرت باقی ماندند به پیشوایی حضرت اقرار کردند. امام با این کلام پیشوایی بر مومنان را ملاکی برای افتخار معرفی کردند.

حضرت در همه این خطبه‌ها و نامه‌ها در کنار معیار سبقت در ایمان، ملاکهای دیگری را نیز معرفی

می‌کنند که در ذیل بدانها اشاره می‌شود:

۴-۴-۱- ایمان به خدا و صله رحم و بخشندگی

امیرالمؤمنین در تعدادی از خطبه‌ها و نامه‌ها با افتخار به بیان مسئله پیشگامی خود در ایمان و هجرت می‌پردازد. از جمله در خطبه ۱۳۹ که در سال ۲۳ هجری ایراد شد، وقتی که در شورای شش نفره تنها با تأیید داماد عثمان «عبد الرحمن» به عثمان رأی دادند و حقائق مسلم را نادیده گرفتند:

«لَنْ يَسْرَعَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَى دَعْوَةِ حَقٍّ وَصَلَةِ رَحِمٍ وَعَائِدَةٍ كَرِيمٍ فَاسْمَعُوا قَوْلِي وَعُوا مَنْطِقِي»

«مردم! هیچ کس پیش از من در پذیرش دعوت حق شتاب نداشت، و چون من کسی در صله رحم، و بخشش فراوان تلاش نکرد، پس به سخن من گوش فرا دهید، و منطق مرا در یابید».

امام در این خطبه با افتخار به مسئله پیشگامی خود در پذیرفتن دعوت الهی و صله رحم و کرامت خویش اشاره می‌کند و چه بسا بتوان علت این تفاخر را فراهم آوردن زمینه پذیرش در مخاطبان و تشویق برای گوش فرا دادن به منطق و نصایحش دانست.

۴-۴-۲- ایمان به خدا و جهاد

در سال ۳۸ هجری پس از ماجرای حکمیت در صفین، خوارج از علی (علیه السلام) و یاران وی کناره گرفتند، پس از آن علی (علیه السلام) با آنها سخن کرد که باز آمدند و وارد کوفه شدند. علی (علیه السلام) سوی خوارج رفت و گفت چرا به مخالفت ما برخاسته‌اید؟ گفت: به سبب حکمیت صفین. گفت: شما را به خدا می‌دانید که وقتی مصحفها را بالا بردند و گفتید که دعوت به کتاب خدا را می‌پذیریم گفتیم که من این قوم را بهتر از شما می‌شناسم، این قوم مصحفها را از روی نفاق و خدعه بالا برده‌اند، اما رأی مرا نپذیرفتید، خوارج می‌گویند به علی (علیه السلام) گفتیم: راست می‌گویی ما چنان بودیم که گفتی و چنان کردیم که یاد کردی، ولی ما کافر شدیم و به پیشگاه خدا عزوجل توبه آوردیم، تو نیز مانند ما توبه کن تا با تو بیعت کنیم وگرنه همچنان مخالفیم (طبری، ۱۳۷۵: ۶/۲۵۸۶-۲۵۸۳).

حضرت در خطبه ۵۸ به این مسئله اشاره کرده و پس از نفرین آنها می‌فرماید:

أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ وَلَا بَقِي مِنْكُمْ آثَرٌ أَبْعَدَ إِيمَانِي بِاللَّهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي - بِالْكَفْرِ

«سنگ حوادث و بلا بر شما بیارد، چنانکه اثری از شما باقی نگذارد! آیا پس از ایمانم به خدا، و جهاد کردنم در رکاب رسول خدا ﷺ به کفر خویش گواهی دهم؟».

امام در این خطبه ملاک افتخار را در کنار ایمان به خدا، جهاد در کنار پیامبر ﷺ عنوان می‌کند و آن را در جواب تهمت خوارج مطرح می‌کنند.

۴-۳- ایمان به خدا و هجرت

در خطبه ۵۷ که در سال ۴۰ هجری در روزهای آخر عمر شریف خود در نکوهش و هشدار کوفیان ایراد فرمود، پس از توصیف مردی پلید — که بسیاری از شارحان و مترجمان نهج البلاغه او را معاویه می‌دانند— به سلطه او که مردی ستمگر و بی‌باک است خبر داده و می‌فرماید او مردم را به سب و دشنام من امر می‌کند، لذا می‌فرماید:

«فَأَمَّا السَّبُّ فَسَبُّنِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ وَأَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَنْبَرُّهُ وَأُمِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْحِجْرَةِ»

«بدگویی را به هنگام اجبار دشمن اجازه می‌دهم که مایه بلندی درجات من و نجات شماست، اما هرگز در دل از من بی‌زاری نجوید که من بر فطرت توحید تولد یافته‌ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم‌تر بوده‌ام».

امام در این خطبه به یاران خود می‌فرماید در صورت تهدید به قتل اگر با دشنام به من از مرگ رهایی می‌یابید، مرا دشنام دهید اما در دل از من برائت نجوید، زیرا بی‌زاری جستن از کسی به مفهوم بی‌زاری از مکتب و آیین اوست. امام برای نهی از بی‌زاری سه دلیل می‌آورد: ۱. من بر فطرت توحید تولد یافته‌ام ۲. در ایمان از همه پیش قدم‌تر بوده‌ام. ۳. من پیشگام در هجرت بوده‌ام. مسئله ایمان حضرت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه اولین مردی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد تقریباً مورد توافق خاص و عام است اما مراد از اینکه ایشان به سبقت خود در هجرت نیز مباهات کردند چیست؟ شارحان نهج البلاغه در این مورد نظرات مختلفی داده اند از جمله اینکه گروهی که در نخستین مرحله به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوستند را سابقین و پیشگامان در هجرت می‌نامند و علی علیه السلام از آنها بود، برخی دیگر گفته‌اند منظور از هجرت در اینجا هجرت به طائف است که علی علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را همراهی کرد. اما اینکه چرا خود را متولد بر فطرت توحید می‌داند با اینکه همه مردم در این ویژگی مشترکند را چنین برآورده‌اند که بسیاری از مردم با اینکه بر فطرت توحید متولد می‌شوند، تحت تاثیر پدر و مادر غیر موحد یا جوامع آلوده به شرک به زودی از راه توحید منحرف می‌شوند در حالیکه امام در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافت به گونه‌ای که کمترین گرد شرک بر دامان او نشست (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۶۴۵ و ۶۴۷).

امام علی علیه السلام علاوه بر اینکه ملاکهای تفاخر را از ملاکهای بی‌ارزش و بی‌محتوا به معیارهایی الهی

تغییر دادند، معیارهای جدیدی نیز برای تفاخر مطرح کردند که مهمترین آنها ملاک سبقت در دین و پذیرش اسلام است. ایشان در کنار آن به مسئله سبقت در جهاد و هجرت در راه خدا و بخشش و کرامت نیز اشاره می‌فرمایند.

در پایان این بخش به علل افتخار و مباهات حضرت به سابقه خود در ایمان و هجرت اشاره می‌شود:
 ۱. بیان علت نهی مردم از ابراز برائت نسبت به خود ۲. به منظور ایجاد زمینه در انتخاب حق در شورای شش نفره، به بیان این فضیلت خود می‌پردازد. ۳. با اشاره به سبقت خود در ایمان و جهاد، علل پذیرش حکومت را بازگرداندن حق به جایگاه خود می‌داند نه کسب قدرت. ۴. در نکوهش خوارج و اهل عراق در اتهام حضرت به کذب و کفر به سابقه درخشان خود اشاره می‌کند. ۵. در پاسخ به معاویه آنگاه که معاویه به برشمردن فضایل خلفای سه‌گانه اشاره می‌کند، حضرت با اشاره به پیشگامی خود در ایمان از اینکه در کنار آنها قرار داده شده‌اند ابراز شگفتی می‌کند.

۵- نتیجه

مسئله افتخار و مباهات در میان عرب سنتی معمول و مرسوم بوده، آنها همواره به مفاخره و مباهات می‌پرداختند و نسبت به اصل و نسب و خاندان خود، تعداد پسران، مال و مقام و.. تفاخر می‌کردند. مرز بین مباهات ممدوح و مذموم در ورای اهدافی است که آن مفاخره به واسطه آنها صادر شده است. در قرآن معیار برتری تقوا شمرده شده است و آن ملاکی برای همه شعوب و ملت‌ها عنوان شده است. پیشوای مومنان حضرت علی (علیه السلام) نیز برای تفاخر ملاک‌هایی قرار دادند تا مفاخره بر مبنای آن واقع شود. ایشان ابتدا ملاک‌هایی را که قبلاً برای تفاخر بود، از نظر محتوایی تغییر دادند سپس ملاک‌های جدیدی پیشنهاد داده و دایره تفاخر را براساس آن ملاک‌های جدید گسترش دادند. شایان ذکر است که ملاک‌های جدید در همان بستر فرهنگی صورت گرفته و وسعت یافته است. این ملاک‌ها در مقاله تحت چهار عنوان اصلی مطرح گشته که شامل افتخار به خاندان، شجاعت، علم به اخبار آینده و تاسیس یک افتخار جدید می‌شود.

علاوه بر ارائه ملاک افتخار، واکاوی چرایی این افتخارات از زبان حضرت یکی دیگر از اهداف این مقاله بود. حضرت علی (علیه السلام) با افتخار کردن به خاندان خود و انتساب به آل‌النبی به خود می‌بالد و آن را با افتخار بیان می‌کند تا به مردم یادآوری کند که ایشان از چه خاندانی است تا بدین شکل اولاً جایگاه این



خاندان را در هدایت مردم یادآور شود، ثابیا موعظه و نصیحت ایشان در مردم موثر واقع شود. ایشان قبل از پیکار به منظور تحریک لشکریانش بر جهاد به سابقه خود و خاندانش در شجاعت با افتخار اشاره می‌کرد و با وجود سابقه و پیشتازی خود در شجاعت از اینکه به جنگی تهدید شود ابراز شگفتی می‌کرد. در مقاله نوع دیگری از افتخارات ایشان به چشم می‌خورد و آن مباحثات به پیشتازی خود در ایمان و هجرت است؛ علت این مسئله هم آن است که علل پذیرش حکومت را برخلاف آنچه مردم تصور کردند در کسب قدرت ندانند بلکه در اصلاح دین و اجرای قوانین بدانند و اتهام به کذب و کفر را با اشاره به این سوابق از خود دور سازد. و در مورد مسئله خلافت با بیان این پیشتازی از اینکه در کنار دیگر خلفا قرار داده شده است، ابراز شگفتی می‌کند. و در افتخار به علم خود از حوادث آینده هدف ایشان، تشویق مردم در مراجعه به وی و سؤال از حوادث و فتن آینده است.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن فارس، ابو الحسن احمد، ۱۴۱۱ق، معجم مقاییس اللغة. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دارالجيل.
۲. ابن منظور، جمال الدين محمد بن مکرم الانصارى، ۱۴۰۰ق، لسان العرب. بیروت: دارالفکر.
۳. آلوسی، محمود شکری، ۱۳۴۲ق، بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب. مصحح محمد بهجة الاثرى. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۸ ش، نهج البلاغه امیرالمومنین علی (علیه السلام)، به اهتمام علی جعفری. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. جرداق، جرج، ۱۳۷۵ش، امام علی صدای عدالت انسانی. ترجمه سید هادی خسروشاهی. قم: خرم.
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ ش، الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربی، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار. بیروت: دارالعلم للملایین.
۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: عدنان داودی. بیروت: دارالعلم.
۸. زبیدی، محمد مرتضی، ۱۲۶۸ق، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار مکتبه الحیاه.
۹. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۳۸۸ش، الارشاد فی معرفه حج الله علی العباد، ترجمه و شرح امیر خانیلوکی. قم: انتشارات تهذیب.
۱۰. ضیف، شوقی، ۱۴۲۷ق، تاریخ الادب العربی (العصر الجاهلی)، قم: ذوی القربی.
۱۱. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۷۵ش، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
۱۲. طریحی، فخرالدین، ۱۳۹۵ش، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی. تهران: المکتبه المرتضویه.
۱۳. علی، احمد صالح، ۱۳۸۴ش، عرب کهن در آستانه بعثت، ترجمه هادی انصاری. تهران: چاپ و نشر بین الملل.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۹۰ش، پیام امیرالمومنین (علیه السلام)، قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب (علیه السلام).

۱۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، ۱۳۶۲ ش، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. بی جا: انتشارات علمی و فرهنگی .

پژوهش‌های نهج البلاغه، پاییز ۱۳۹۸، شماره ۶

